

بررسی قدرت عشق و ایمان در مثنوی در مطابقت با روانشناسی فکر

(ص ۲۲۷-۲۱۵)

فاطمه کریمی تارقلی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۱/۱۸

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۳/۲۰

چکیده

علم روانشناسی بویژه در عصر معاصر به این نتیجه رسیده است که بسیاری از قدرتها و نیروهای درمانی تفکر را نشناخته است به همین دلیل در این اواخر کتابهای فراوانی در خصوص یافته‌های روانشناسان و متفکرین غربی و شرقی نگاشته شده است. یافته‌هایی که در آن درمان بسیاری از بیماریهای جسمی و روحی فرد را تهذیب نفس و پاکسازی وی از رذائل اخلاقی میدانند از سوی دیگر با مطالعه مثنوی درمی‌یابیم که این منظومه تعلیمی علاوه بر بیان مسائل عرفانی و زیباییهای ادبی می‌تواند منبع غنی در ارتباط با ادراک مباحث روانشناسی، قدرتها و نیروهای بیکران اندیشه و ضمیر باطن باشد. چرا که مثنوی منظومه‌ای است که در سایه آموزه‌های اخلاقی، چگونگی بهره‌برداری از اندیشه والا، رفع تفکر زائد و چگونگی رسیدن به عظمت انسانی را نیز می‌آموزد. مجموعه عقایدی که منطبق با روانشناسی تفکر معاصر است و میتوان برای هر یافته علمی سندی برتر از مثنوی ارائه کرد.

روش پژوهش در این مباحث تحلیل تطبیقی است و پرسش اصلی بررسی دو نیروی برتر و موثر در تفکر والا یعنی نیروی عشق و نیروی ایمان از دیدگاه روانشناسی تفکر و مثنوی مولوی میباشد. همچنین تأثیرات این دو نیرو همراه با نتیجه‌گیری مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است.

کلمات کلیدی

تفکر، روانشناسی، مثنوی، عشق، ایمان

۱. کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور f_karimi5511@yahoo.com

مقدمه

یکی از موضوعاتی که بشر را به خود مشغول ساخته موضوع درمان بیماریهاست. به اعتقاد بسیاری از روانشناسان و پزشکان بیماری تن در ذهن ریشه دارد و لذا برای شفای تن، نخست باید «روح» را شفا داد. (با تحقیقاتی که انجام شده مشخص گردیده است که بیشتر بیماریهای جسمی بیش از ۷۵٪ جنبه روانی دارد.) (زمینه روانشناسی هیلگارد، داوود اسمیت، ج ۲، ص ۲۵۰)

(بقراط شخصیت برجسته طب باستان که برای نخستین بار ناهنجاریهای روانی را در مکتوبات پزشکی وارد کرد معتقد بود که بسیاری از بیماریهای جسمی از طریق روانی قابل درمان هستند.) (بیماری روانی - آرای، پرنسکی، ص ۶۴) پس چگونگی تفکر و جهت دادن آن به سوی کمال واقعی و در چه فکر کردن میتواند از موضوعات مهم و تأثیرگذار بر درمان و سلامتی باشد (مسئولیت وسازندگی صفائی حائری، ص ۲۶) (چرا که فکر و اندیشه آدمی دارای نیرویی است که عظمت حقیقی انسان در آن نهفته شده است و هر چه انسان به سمت نیروهای خوب مانند ایمان، عشق، محبت، ذکر و عبادت گرایش داشته باشد و آن را در وجود خود تقویت کند نیرو و عظمت او افزوده میشود.) (برداشتی از کتاب عظمت خود را دریابیم، وین دایر) این نیرو که به تعبیر مختلف نیروی بیکران ضمیر، نیروی باطن، قدرت تفکر، تفکر والا یا تفکر مثبت تفسیر میشود. افکاری سازنده، انگیزه دهنده و انرژی بخش هستند که میتوانند انسان را به آرامش و سعادت حقیقی سوق دهد. در مطالعه و ارزیابی از منابع متعدد دو نیروی عشق و ایمان بیشترین تأثیر را بر روی ضمیر باطن داشته و بنا بر اسناد و شواهدی که ذکر خواهد شد این مطلب به اثبات خواهد رسید. یافته‌های علم روانشناسی در این مقوله شاید از نگاه برخی بدیع و تازه باشد ولیکن این بدیعات در آثار بسیاری از بزرگان، عرفا و نویسندگان ایرانی قدمتی چند صد ساله دارد چرا که بسیاری از آموزه‌های عرفانی که با هدف تهذیب نفس و حفظ سلامت روح و روان و دوری از رذائل و حفظ بهداشت روانی و روحی نگاشته شده است. بسیار به آموزه‌های درمانی روانشناسی نزدیک میباشد. یکی از غنی‌ترین منابع در این خصوص مثنوی معنوی است. در این پژوهش اهتمام بر آن است تا تأثیر عشق و ایمان در درمانگری و ارتقاء جسم و روح از دیدگاه روانشناسی تفکر در مطابقت با اشعار مثنوی مولوی مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته و ضمن بیان تشابهات گفتاری، علمی و اخلاقی در این دو زمینه، ضرورت بهره‌گیری از آموزه‌های مثنوی از دیدگاه روانشناسی مورد توجه و تأمل بیشتر قرار گیرد تا بتوان بدین طریق گامهای مؤثرتری در شناخت و درمان اختلالات روانی - جسمانی و تکامل روح آدمی برداشت. مطالعه و تحقیقاتی که در این موارد صورت گرفته پاره‌ای از مسائل را در مثنوی مورد بررسی بخشی و موضوعی قرار داده و یا استناد به ابیاتی از آن بوده که به تضمین گرفته شده است و حال آنکه مثنوی میتواند به عنوان

منبع غنی در این خصوص یافته‌ها و راهکارهای ارزنده تری را در جهت شناخت راه کمال آدمی پیش روی ما قرار دهد. چنانچه آقای ملکیان در پژوهش خویش به بررسی برخی از مفاهیم روانشناسی در مثنوی پرداخته و با الهام از نظرات مولانا طرحی جدید درباره استفاده از عشق در درمان ارائه داده و به موضوعاتی مانند بیماری روانی، روان درمانگر و نمونه ای از روان درمانی در مثنوی اشاره میکند و با استفاده از نظر مولوی درباره قابلیت درمانگری عشق، موضوع را با دیدی روانشناسانه دنبال میکند.

عشق نیروی درمانگر (از دیدگاه روانشناسی)

در تعریف پدیده عشق نظریات زیادی مطرح شده است ولیکن موضوع قابل تأمل این است که عشق میتواند به عنوان نیرویی تأثیرگذار در روح و جان آدمی خاصیت شفابخشی و حیات بخشی داشته باشد.

اکثر بنیانگذاران علم روانشناسی جدید به نقش عشق و محبت در سلامت فرد اهمیت داده اند و معتقدند که اغلب آسیب دیده های روانی - عاطفی به نحوی از عشق سالم و کافی در گذشته یا حال محروم شده اند. نظر برخی از این روانشناسان در باب عشق به صورت اجمال بدین شرح میباشد.

مزلو: عشق را رابطه ای میداند که موجب میشود فرد حد اعلاى خود انگیختگی، حد اعلاى طبیعی بودن و حد اعلاى رهایی از تدافع و حفاظت در مقابل تهدید باشد. او عشق را یک نیاز متعالی میداند که موجب میشود تا فرد از ترسها و بدبینیهای خود گذر کرده و به امنیت و آسایش روحی برسد. (برداشتی از کتاب انگیزش و شخصیت، مزلو).

اریک فروم: او عشق را ضامن سلامت فرد و موجب ایجاد رابطه سالم و سازنده فرد با کل موجودات جهان میداند. در عین حالی که شخص با دیگران رابطه نزدیک و دوستانه دارد، فردیت و استقلال خود را نیز حفظ میکند. (برداشتی از کتاب جامعه سالم، اریک فروم).

کارل راجرز: در درمان خود سه خصلت ضروری را برای درمانگر بنا مینهد، یعنی صداقت، درک همدلانه و توجه مثبت نامشروط یعنی دوست داشتن بشر صرف نظر از نوع نژاد، عقاید و کردار او از نظر او انسان موجودی نیکجو میباشد که اگر در محیطی امن و احترام آمیز قرار گیرد میتواند تمام نقایص و مشکلات خود را شناخته و رفع کند. او عشق را یک احساس انسانی ساده و پیش رونده در یک فرد نسبت به دیگری میداند. احساسی که میتواند برتر از احساس جنسی بوده یا حتی از احساس پدری و مادری بنیادینتر باشد. (برداشتی از کتاب مشاوره و روان درمانی مراجع محوری، کارل راجرز).

اشترینبرگ و عشق سه ضلعی: مطابق نظریه اشترینبرگ در یک عشق سالم و سازنده سه مولفه مهم یعنی صمیمیت، شور و هیجان و تعهد وجود دارد. آغاز عشق با شور و هیجان است و صمیمیت و تعهد را نیز به همراه دارد و این تعهد انسان را از خودپسندی رهایی‌دهنده و موجب می‌شود تا به فرد دیگری نیز بیندیشد. (برداشتی از کتاب قصه عشق، نگارشی تازه بر روابط زن و مرد، اشترین برگ)

آنچه از این شرح بر می‌آید اینست که عشق نیرویی خلاق است که میتواند قدرت درمانگری داشته باشد. عشق و خود در آدمی یکی هستند و انسان هر کدام را که بیابد هر دو را یافته است.

انسان عاشق در اختیار نیروی خویشتن نیست زیرا خود اوست که نیرویی قدرتمند می‌شود و در جهت رشد خود و رشد آنهایی که دوستشان دارد حرکت میکند. منبع تأمین این نیرو در عشق وابسته به نوع تفکر، باور و برداشت آدمی از محیط و دنیای درونی اوست. (نوع تفکر آدمی میتواند تک تک سلولهای بدن را تحت تأثیر قرار دهد. سلولهای بدن بطور ثابت افکار را خوانده و بواسطه آن تغییر میکنند. (برداشتی از کتاب پیام جسم-پیام روح، خیرخواه،) (در تحقیقات انجام شده دانشمندان روسی متوجه شدند که حتی گلبولهای قرمز و سفید خون را نیز میتوان بوسیله تله پاتی تغییر داد و با این روش میتوان سلامتی انسانها را تحت بمباران روانی جهتدار از آنان سلب کرد) (راز سختی‌ها و بلاها در زندگی، لقمائی، ص: ۲۶). پس همانطور که افسردگی و اندوه سیستم دفاعی بدن را مختل می‌کند عشق آن را تقویت مینماید و این همان نیروی خلاق عشق است. فکری که عاری از عشق باشد در لائنه پندارهای من قرار میگیرد بنابراین ذهن در فعالیت خود همیشه کیفیت جزء بودن را در نظر دارد پس هر فکر و عقل جزئی که از من و منیت برمی‌خیزد، فاقد عشق است و زمانیکه فکر و ذهن از منیت خارج شود در آن صورت عشق با همه پاکیش حاکم بر وجود و روابط که در آن هیچیک از خودخواهیها و پلیدیها که از منیت برمیخیزد وجود نخواهد داشت. (تفکرزائد، مصفا، ص: ۱۷۳).

عشق از نگاه مولانا

عشق را دام بلا، بوتۀ امتحان و مایۀ تصفیه و تزکیه روح و جان نامیده‌اند. چون عشق انسان را به غیرپرستی دعوت میکند و خودخواهی را در وجود انسان مهار میکند و از خود پرستی که در ضمیر اوست رها نموده و از او انسانی واقعی میسازد. (از کوچه رندان، زرین کوب، ص: ۲۵۵)

برتری عشق از دیدگاه مولانا نیز در همین نکته است که انسان را تزکیه نموده و به او می‌آموزد که غیر را بر خود ترجیح دهد و لذت و آسایش خود را به خاطر راحت محبوب قربانی کند. وقتی عشق به مرحله کمال میرسد فضیلت ایثار در وجود عاشق به کمال میرسد و تجاوز طلبی و درنده خویی در وجودش محدود میشود. (سرنی، زرین کوب، ج: ۱، ص: ۵۰۱) مولوی در

داستانی این موضوع را در گفتگوی معشوق و عاشق بدین شرح به تصویر میکشد. معشوقی از عاشق خود میپرسد که خود را دوست تر داری یا مرا. معشوق پاسخ میدهد: که من از خود مرده و به تو زنده‌ام. از خود و صفات خود نیست شده‌ام و به تو هست شده، علم خود را فراموش کرده‌ام و از علم تو عالم شده‌ام اگر خود را دوست دارم تو را دوست داشته باشم و اگر تو را دوست داشته باشم خود را دوست داشته باشم.

گفت معشوقی به عاشق ز امتحان	در صبوحی کای فلان ابن الفلان
مر مرا تو دوست تر داری عجب	یا که خود را؟ راست گو یا ذالکرب
گفت من در تو چنان فانی شدم	که پرم من از تو از سر تا قدم
بر من از هستی من جز نام نیست	در وجودم جز تو ای خوشکام نیست

(مثنوی نیکلسون، دفتر پنجم، ابیات ۲۰۲۳-۲۰۲۰)

از نظر مولانا عشق و محبت برطرف کننده کینه‌ها و بدبینیها و زیباکننده زشتیها و رقیق کننده سرشتهها و پاکیزه کننده و تلطیفگر روحهاست (مکتب حافظ، مرتضوی، ص: ۳)

از محبت تلخها شیرین شود	از محبت مسها زرین شود
از محبت دردها صافی شود	از محبت دردها شافی شود
از محبت مرده زنده میکند	از محبت شاه بنده میکند

(دفتر دوم، ابیات ۱۵۲۹-۱۵۳۱)

مولانا معتقد است راه درمان رذیلت‌های نفسانی (عاشق شدن) است. درمانگری عشق از اصلترین و اصولیترین تعلیمات مولاناست (قصه ارباب معرفت، ص: ۳۹)

هر که را جامه ز عشقی چاک شد	او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای طبیب جمله علت‌های ما
ای دواى نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و چالاک شد

(دفتر اول، ابیات ۲۲-۲۵)

در این ابیات مولانا عشق را وسیله پاک شدن از کلیه عیبها دانسته و عشق را طبیب دردهای ما و داروی رذایل اخلاقی چون خودبینی و غرور معرفی میکند. از نگاه او عشق میتواند به جسم خاکی انسان عظمتی ببخشد که مقام او را تا افلاک ارتقاء دهد.

او به تعارض‌های موجود در زندگی انسان نگاه میکند. جدال بی‌وفقه‌ای را بین نیروی نفس و نیروی عقل میبیند و عمیق که میشود مشاهده میکند که این دو از نظر ماهیت و هدف در برخی مواضع به یکدیگر نزدیک هستند چون آدمی از کودکی تأثیرپذیر آموزه‌های

فرهنگی است که در همه جای گیتی شامل حرص مندی، زیاده‌خواهی، لذت‌طلبی، مقام، شهوت پرستی و نظایر اینهاست. نفس و عقل کم و بیش همانند هم می‌اندیشند. با این حال یک تفاوت عمده دارند و آن اینست که نفس بدخواه است ولی نمیتواند بدخواهی خود را تشخیص دهد ولی عقل در برخی جاها هشدارها را میشوند و بر اثر این آگاهی است که انسان به دنبال جایگاهی میگردد و اکنون نیروی لایزال عشق به میان می‌آید. نیرویی که از جنس نفس و عقل نیست ناامیدیش عین امید است. شکستش موفقیت و هجرانش عین وصال. (تفکر زائد، ص ۱۰۵-۱۰۴)

عقل با عقل دگر دوتا شود	نور افزون گشت، ره پیدا شود
نفس با نفس دگر خندان شود	ظلمت افزون گشت و ره پنهان شود

(دفتر دوم، ابیات ۲۷-۲۶، ص ۱۹)

مولانا میگوید شرط عاشق و معشوق و انحلال و ادغام آنها در یکدیگرست. وقتی عاشق و معشوق به وحت رسیدند دیگر محلی برای تصرف و تملک و تسلط و حسادت و اختلاف باقی نمیماند. زیرا این هر دو یکی هستند و فاصله و دوگانگی وجود ندارد. مولانا در مورد یکی شدن عاشق و معشوق داستان آن کسی را می‌آورد که بر در خانه معشوق رفت و بر در نواخت، معشوق گفت کیستی؟ پاسخ داد؛ منم. معشوق گفت: از همین جا باز گرد که نو را در این مکان جایی نیست زیرا شایسته عشق نیستی و هنوز خامی

آن یکی آمد در یاری نبرد	گفت یارش کیستی ای معتمد؟
گفت من: گفتش برو هنگام نیست	بر چنین خوانی مقام خام نیست

(دفتر اول، ابیات ۳۰۵۸-۳۰۵۷)

مولانا در عرصه عشق گام را فراتر گذاشته و جایگاه عشق را همه عالم میداند وی معتقد است هر موجودی طبعاً به میزان استعداد خود به جانب کمال در حرکت است. هستی عشق میل به ظهور دارد و این هستی در تمام عالم از عشق به ظهور رسیده است و این ظهور دم به دم در تجدداست. (مولانا جلال الدین، گولپناری، ص ۷۲) او جایگاه عشق را در نهاد آدمی بالاترین جایگاه دانسته و حتی آن را برتر از ایمان نیز میداند.

عاشقان را هر زمانی مُردنی است	مُردن عشاق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از جان هدی	و آن دو صد را میکند هر دم فدی
هر یکی جان را ستاند ده بها	از نبی خون، عشق امثالها
گر بریزد خون من آن دوست رو	پایکوبان جان برفشانم بر او

آزمودم مرگ من درزندگیست چون رهم زین زندگی، پابندگیست
(دفتر سوم، ابیات ۳۸۳۸-۳۸۳۴)

کافران را درد و مومن را بشیر لیک نقد حال در چشم بصیر
زآنکه عاشق در دم نقد است مست لاجرم از کفر و ایمان برتر است
(دفتر چهارم، ابیات ۳۲۸۲-۳۲۸۱)

نظرات مشترک هر دو دیدگاه درباره عشق

- عشق یکی از قویترین حالات معنوی انسان است که میتواند افکار انسان را تحت تأثیر قرار دهد.
- عشق قدرت درمانگری دارد و میتواند طبیب دردهای جسمی و روحی و رذایل اخلاقی باشد زیرا عشق در مرحله کمال به ایثار ختم میشود و فضایی مانند فداکاری، کرم، تواضع و مهر ورزیدن را در وجود خود پرورش میدهد.
- عشق مایه تصفیه و تزکیه روح است، زیرا انسان را از منیتهای دور میکند انسانی که عشق دیگری را در دل جا دهد دیگر فقط به خود نمی‌اندیشد و از خودخواهیها و پلیدیهای که از منیت برمیخیزد فاصله میگیرد.
- عشق قدرت آبادانی دارد و با تهذیب نفس فرد، او را به سوی کمال و انسانیت سوق میدهد.

نیروی ایمان

معمولاً ایمان را بعنوان اعتقاد مذهبی یا گرایش به کیش معین، در نظر میگیریم که در بسیاری از موارد درست است اما اساساً ایمان عبارت از هر نوع اصل، راهنما، باور، یقین و یا گرایش است که به زندگی معنی میبخشد و آنرا جهت میدهد. محرکهای خارجی در اطراف ما فراوانند. اعتقادات و باورهای ما، صافیهای پیش ساخته و سازمان یافته‌اند که ادراکات ما را از جهان بیرونی تصحیح میکنند. باورها، فرماندهای مغز را بر عهده دارند وقتی به درستی چیزی یقین داریم. گوئی به مغز خود فرمانی صادر میکنیم که وقایع بیرونی را بنحوی معین متصور میسازد. (به سوی کامیابی، رابینز، ص ۶۰)

در واقع در زمینه رفتار انسانی هیچ نیرویی برای هدایت قویتر از ایمان نیست عصاره تاریخ انسان، تاریخ ایمان انسانی است. مردانی که تاریخ را دگرگون کرده‌اند حضرت محمد، حضرت مسیح، کوپرنیک، کریستف کلمب، ادیسون یا انیشتن. هرچه در رفتار انسانی دقیقتر میشویم، بیشتر به قدرت خارق‌العاده ایمان در زندگانی خود پی میبریم. (همان، ص ۶۱)

در حقیقت ایمان مانند روحی است که کالبد بیجان ذکر - نیایش - توکل و توسل - عبادت و حتی تلقین را جانبخشی میکند و به آن ارزش اجابت را میبخشد. عبارات، جملات، تفکرات، عقاید بدون وجود ایمان و اعتقاد قلبی فاقد ارزش اثرگذار است. افراد و گروههایی از محققان در سراسر جهان درباره تأثیر ایمان به خدا، مذهب، عبادت ذکر و نیایش و محیطهای مذهبی در سلامت روانی افراد، بهداشت روانی جامعه و بهبود بخشی بیماران روانی و مقاوم کردن آنها در برابر حوادث و وقایع دردناک و ایجاد آرامش به نتایج مثبت و قابل توجهی رسیده‌اند.

(ویلیام جیمز پدر روانشناسی مدرن آمریکا عقیده داشت که ضمیر نهان هر تصویری را که ضمیر آگاه بدان بدهد چاپ خواهد کرد، بویژه آنکه پشتوانه ایمان داشته باشد. ایمان شخص بسان دانه‌ای است که در زمین کاشته میشود و هرکسی آنچه را که کاشته درو میکند. (قدرت فکر، مورفی: ص ۸۱)

وی همچنین معتقدست قدرتی که دین برای تحمل مصائب و مشکلات به انسان میدهد هرگز از عهده اخلاق بر نمی‌آید؛ زیرا شور و حرارتی که با اعتقاد و ایمان به دین در انسان حاصل میشود هرگز از عهده اخلاق بر نمی‌آید. (دین و روان، ویلیام جیمز: ص ۱۷۸)

یونگ روانشناس معروف غربی معتقدست که دین به انسان آرامش و به وجودش معنا میبخشد و راههای تحمل مشکلات را به وی می‌آموزد (فرد در جامعه‌های امروزی، یونگ: ص ۷۸) او در جای دیگر میگوید: «انسان فطرتاً جوایای سعادت خویش است و از فکر یک آینده شوم لرزه به اندامش می‌افتد و سخت دچار دلهره و اضطراب میگردد. ایمان مذهبی به حکم اینکه به انسان اعتماد و اطمینان میبخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را در برابر انسان زایل میسازد و به او آرامش خاطر میدهد. دکتر سید محسن جلالی که خود ابداع‌کننده شیوه جدیدی از توحید درمانی در ایران است در این زمینه پژوهشهایی را بر روی تعدادی از زندانیان در زندان مرکزی مشهد به عمل آورده است و به این نتیجه رسیده که بسیاری از بیماریها از طریق ایمان قابل درمان است.» (همان: ص ۵۸)

دعا و ذکر در سایه ایمان

بشر از ازل همواره به این مسئله اعتقاد داشته که قدرتی درمانگر در وجودش نهفته است که میتواند وظایف عادی و حسی پیکره خود را تحت کنترل در آورد و حتی در برخی شرایط موجب تخفیف درد و مرض شود. در قرنهای نخستین تاریخ تمدن بشر این جادوگران و ساحران بودند که با وقوف بر قدرت درونی و روحی بشر، اطرافیان و اهالی قبیله را تحت تأثیر قرار میدادند و به هدفهای مثبت و یا منفی خود نائل میشدند. در نتیجه روشهای

درمان در سراسر جهان با هم تفاوت میکرد و گاه کار درمان و مداوا با طلسم و سحر و جادو و اوراد و ادعیه همراه میگشت. دست به دعا بر داشتن و گفتن ذکرهای مخصوص نوعی قبولاندن درخواست خود به ذهن است و همین عامل مثبت جنبه‌های منفی ضمیر را از بین میبرد و راهگشایی میکند. (قدرت فکر، مورفی، ص: ۷۵) دعا که نوعی تنفس معنویست موجب میشود روح انسان دوباره زندگی یابد. بودا آموخت که با استفاده از روش دعا و متصل شدن به جریان مغناطیسی شخص میتواند آنچنان در آرامش قرار گیرد که دیگر هیچ چیز به او آزار نرساند. (قدرت دعا، پاندر، ص: ۹۲)

دعای آرامش یعنی ذهن و جسم را به آرامش دعوت کرده و به آنها میگوید «آرام باش، رها کن، به خدا بسپار» در این دعای آرامش که بدن و ذهن آرام میگیرد انرژیهای مغناطیسی بدن در سطح عالیتر عمل میکنند. چنانچه آزمایشها نشان میدهد هفتاد و پنج درصد دردهایی که به هنگام تنش و عصبانیت وجود دارند با آرامش یافتن فرد از میان میروند (همان، ص: ۸۸-۸۶) دکتر ماریانه استروبی در کتاب نیروی جادویی اندیشه مینویسد: حالت دعایی مانند وسیله‌ای جهت «رها شدن ازمنیت» است و کمک میکند تا فرد خود را از تمام تنگناهای ایجاد شده به وسیله من رها کند.

ایمان از دیدگاه مولوی

ایمان، معرفت و شناخت است و کار دل و عمل قلب (لم تومن قلوبهم) (مائده آیه ۵: ص: ۴۱) ایمان ورای علم است. مرتبه یقین و بصیرت قلبی.

پس مرا دست دراز آمد یقین برگذشته ز آسمان هفتمین دست من بنمود برگردون هنر مقربا برخوان که انشق القمر (دفتر دوم، ابیات ۱۹۲۰-۱۹۱۹)

ایمان موجب عمل است. چه اعمال درونی و قلبی، چه اعمال ظاهری و جوارحی. ایمان هدیه و نوری است الهی که بر قلب مومن فرود می‌آید و او را بینا میسازد.

مومناً یَنظُر بنورالله شدی از خطا و سهو ایمن آمدی (دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۵)

به اعتقاد مولوی ایمان، روح درمانگریست که مانند جان وارد هرکالبدی که میشود به آن زندگی میبخشد و جایگاه تجلی این روح را در عقل و جانی دیگر میداند. او روح و حقیقت ایمان را مانند خورشید از منبعی واحد دانسته که وارد کالبدهای مختلف میشود پس عقل و جان آدمی یکی است و تعدد ناشی از جسم و باید جسم را نادیده گرفت. (فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی، دانشگاه تربیت معلم، مالمیر، شماره ۹، ص: ۶۹)

مومنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود لیکن جان یکی

غیر فهم و جان که در گاو و خرسست
آدمی را عقل و جانی دیگرست
(دفتر چهارم، ابیات ۴۰۹-۴۰۸)

جان گرگان و سگان هر یک جداست
متحد جانهای شیران خداست
جمع گفتم جانها شان من به اسم
کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما
صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان
چونک برگیری تو دیوار از میان
(دفتر چهارم، ابیات ۴۱۷-۴۰۸: صفحه)

از نظر مولانا ایمان، لفظی و ظاهری نیست. ذکرى که با ایمان و یقین همراه نباشد و همراه با آلاشی درون بر زبان رانده شود گویی از زبان ابلیس خوانده شده و یا مانند جادو بی ارزش است. چرا که خداوند در ارزشگذاری به اعمال انسان ظاهر را ننگرد بلکه ناظر بر باطن باشد ولیکن ذکرى که با ایمان و یقین خوانده شود قطعاً اثر گذار بوده و زداينده پليديها از بطن وجود آدمی خواهد بود.

ای دل از کین و کرامت پاک شو
وانگهان الحمد خوان، چالاک شو
بر زبان الحمد و اکراه درون
از زبان، تلبیس باشد یا فسون
و آنگهان گفته خدا که ننگرم
من به ظاهر، من به باطن ناظرم
(دفتر چهارم، ابیات ۱۷۳۸-۱۷۳۶)

ذکر حق پاک است، چون پاکی رسید
میگریزد زدها از زدها
چون در آید نام پاک اندر دهان
رخت بر بندد، برون آید پلید
شب گریزد، چون بر افروزد ضیا
نی پلیدی ماند و نی اندهان
(دفتر سوم، ابیات ۱۸۸-۱۸۶)

عبادات خالصانه همراه با ایمان حقیقی و یقین آثار شکوهمند و با ارزش دیگری را نیز در وجود آدمی نهادینه میکند. آثاری که وجود آدمی را از قعر چاه تاریک جسم به بالا کشیده و او را از زندان دنیا رها میکند و سرسبزی و شادابی را برای او به ارمغان می‌آورد.

حمدگفتی کو نشان حامدون
حمد عارف مر خدا را راستست
از چه تاریک جسمش بر کشید
اطلس تقوی و نور موتلف
وارهییده از جهان عاریه
بر سریر سرعالی همش
در برونست هست اثر، نه اندرون
که گواه حمد او شد پا و دست
و زتک زندان دنیایش خرید
آیت حمدست او را بر کنف
ساکن گلزار وعین جاریه
مجلس وجاه و مقام و رتبش

مقعد صدقی که صدیقان در او جمله سرسبزند و شاد و تازه رو
(دفتر چهارم، ابیات ۱۷۶۸-۱۷۶۲)

آنچه باعث پوشاندن نیروی ایمان و یقین میگردد گرد و غبار هوا و هوس و نفسانیات
آدمیست که بزرگترین مانع و حجاب در راه رسیدن ایمان است و آدمی را به سوی
ویرانه‌های رذالت رهبری میکند.

جان که او دنباله زانگان پرد زان او را سوی گورستان برد
هین مدو اندر پی نفس چو زان کو به گورستان برد، نه سوی باغ
(دفتر چهارم، ابیات ۱۳۱۲-۱۳۱۱)

مؤمن حقیقی انسانی است که در مبارزه با نفس پیروز و سربلند می‌باشد. چنین فردی از
نجاستهای باطنی تطهیر شده و از آثار و علائم نفسانی چون حسادت، غفلت، رذالت و
پستی، تکبر و خودبینی رها شده و علاوه بر آن همواره شاکر و سپاسگزار نعمات الهی بوده،
بر دشواریهای زندگی صبر کرده و بواسطه اینکه خوف الهی در دل اوست همیشه خدمتگزار
بندگان خداوند می‌باشد و این آغاز ولادت روحانی می‌باشد که در آن فرد به مرحله اخلاص
رسیده و متخلق به اوصاف و اخلاق الهی میشود. چنین فردی با نور ایمان نه تنها در زندگی
خود به آرامش رسیده بلکه میتواند آرامش را نیز به دیگران هدیه دهد.

هرکسی به اندازه روشن دلی غیب را بیند به قدر صیقلی
هرکه صیقل بیش کرد او بیش دید بیشتر آمد بر او صورت پدید
(دفتر چهارم، ابیات ۲۹۱۰-۲۹۰۹)

نظرات مشترک هر دو دیدگاه درباره ایمان

۱. عقاید و تفکرات آدمی بدون وجود ایمان و اعتقاد قلبی فاقد ارزش اثرگذار است.
۲. ذکر، عبادت، دعا کردن همراه با ایمان تأثیرگذار در درمان دردهای جسمی و روحی
بشراست.
۳. نیروی ایمان میتواند جنبه‌های منفی ضمیر را از بین ببرد و به تقویت نیروی تفکر مثبت
بپردازد.
۴. ذکر و مانترا همراه با ایمان و اخلاص موجب افزایش قدرت درونی و روحی فرد میگردد.
۵. ایمان به خدا موجب زدودن پلیدیها از وجود فرد میشود زیرا اعتقاد به وجودی برتر و
پاک موجب افزایش نیروی تواضع، بندگی، عشق به دیگری، محبت به خلق خدا و... میشود.

نتیجه

مولوی در طول زندگی مؤثر خود میراث ارزنده‌ای را پایه‌ریزی کرد که حاوی ارزشهای انسانی و درمانی بود و شکلی از جهان‌نگری را پدید آورد که برای درک راز حیات و معمای هستی‌الگوهای معناداری را فراهم می‌آورد. اشعار مولانا که به مقتضای تعلیمی بودن و استفاده از حکایات و تمثیل متناسب با ادراک است نه تنها در القای تعلیمات اخلاقی بلکه در زمینه بیان آرا و عقاید گوناگون، بیان دقیق، نکته‌ها و رمزهایی که ریشه در علم روانشناسی دارد توفیق بیشتری نسبت به دیگر شاعران اهل تصوف داشته است و در حقیقت میتوان گفت که این عارف بزرگ در زمینه شناخت انسان و حقیقت علمی مانند علم اخلاق، عرفان، روانشناسی و ... که در رابطه با شناخت آدمی هستند به ادراک کاملی دست یافته است. او از یک قانون کلی پیروی میکند که هدف اصلی آن، نابودی آلودگیها و زشتیها و جایگزین کردن زیباییها در نهاد آدمیت است، زیرا او میداند همین امر موجب رشد و شکوفایی انسان، تهذیب نفس و در مجموع موجب کمال آدمی خواهد شد. در تحقق این اهداف مولانا عشق و ایمان را موجب پرورش انسانی میداند که اگر در وجود او افعال و اخلاق نیک به اوج کمال برسد به سعادت و آرامش حقیقی دست می‌یابد و در پایان میتوان گفت مثنوی مجموعه‌ای است که با هدف تربیت انسانی نگاشته شده است و میتوان با بررسی دقیقتر آن از نگاه علمی مانند علوم تربیتی اخلاقی، هنری، به دریافتهای والاتری در عرصه‌های گوناگون رسید.

منابع

۱. از کوچه رندان، زرین کوب، عبدالحسین، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۱
۲. انگیزش و شخصیت، مزلو، ابراهام، ترجمه احمدرضوانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷
۳. به سوی کامیابی، رابینزانتونی، ترجمه ی مهدی مجردزاده، تهران: انتشارات مترجم، چاپ ششم، ۱۳۷۳
۴. بیماری روانی، تاریخچه اولیه، آر.ای. پرنسکی، مترجم، سید مهدی موسوی، مقاله منتشره در مجله نقد و نظر، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، سال نهم، ش ۱ و ۲: ۱۳۸۳
۵. پیام جسم، پیام روح، خیرخواه، آرزو، تهران: ناشر کلام شیدا، گسترش فرهنگ، سال ۱۳۸۹
۶. تفکرزائد، مصفا، محمدجعفر، تهران: نشرپیشان، چاپ بیستم، سال ۱۳۸۸
۷. جامعه سالم، فروم، اریک، ترجمه اکبر تبریزی. تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۸۵

۸. جامعه سالم، فروم، اریک، ترجمه اکبر تبریزی. تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۸۵
۹. دین و روان، ویلیام جیمز، ترجمه مهدی فائق، ج ۲-قم، دارالفکر، ۱۳۶۸
۱۰. زمینه روان شناسی هیلگارد، ادوارد اسمیت، سوزان نولن هوکسیما، باربارا فرد ریکسون، جفری لافت، ج ۲، مترجم دکتر نصرت اله پورافکاری، آینده سازان، چاپ اول: ۱۳۸۴
۱۱. سرنی، ج ۱ و ۲، زرین کوب، عبدالحسین، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۴
۱۲. شرح مثنوی معنوی، نیکلسون، رینولد، آلن، ترجمه لاهوتی با مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، تهران، علمی فرهنگی، سال ۱۳۷۴
۱۳. فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تخصصی مولوی پژوهشی، دکتر مالمیر، تیمور، دانشگاه تربیت معلم، آذربایجان، سال چهارم، شماره ۹، سال ۱۳۸۹
۱۴. قصه ارباب معرفت، سروش، عبدالکریم، تهران: صراط، چاپ دوم، ۱۳۷۳
۱۵. قدرت فکر، مورفی، ژوزف، ترجمه هوشیار، رزم آرا، تهران: انتشارات سپنج، چاپ ۱۳۸۶، ۳۰
۱۶. مشاوره و روان درمانی مراجع محوری، راجرز، کارل، ترجمه سید عبدالله احمدی قلعه، تهران، انتشارات فرا روان، ۱۳۸۲
۱۷. مسئولیت و سازندگی، صفائی حائری، علی، لیله القدر، چاپ اول، ف ۱۳۸۶
۱۸. قصه عشق، نگرشی تازه به روابط زن و مرد، اشترن برگ، رابرت جی، ترجمه علی اصغر بهرامی، تهران، انتشارات جوانه رشد، ۱۳۸۲
۱۹. قدرت دعا، پاندر، کاترین، ترجمه مینا اعظامی، تهران، میترا، ۱۳۸۴